راههای گشوده در بستر فهمِ نیهیلیسم

شماره پرسش: ۳۶۵۷۱

تاریخ ارسال پرسش: ۱۴۰۲/۱۰/۲ ۱۲:۵۹:۱۸

متن پرسش

سلام و عرض ادب خدمت استاد: من یک سوال دارم که در مورد وضعیت خودم هست البته در بعضی دیگر هم شبیه آن را می‌بینم. در مورد ناراحتی اعصاب و اضطراب سوال دارم. من کاملا متوجه حرفهای شما و نگاه توحیدی داشتن و کم شدن اضطراب با زیاد شدن توحید هستم. اما خودم گاهی دچار ترس می‌شوم که چقدر اضطراب ماهایی که بیماری اضطراب داریم ناشی از ضعف ایمان است و چقدر آن ناشی از بیماری جسمی. من آدم معتقدی هستم، انقلاب و اسلام را به شدت قبول دارم بسیار به آینده امیدوارم و آینده جهان و ایران را حقیقتا نورانی می‌دانم. اما سالهاست اضطراب شخصی دارم. اضطرابی که یک شخص سالم ابدا متوجه جنس این اضطراب نیست. من پنج ساله درگیر شده ام قبلا هم کمی داشتم اما الان زیاد شده. قبلا که سالم بودم همیشه به بقیه می‌گفتم نگران نباشید جایی برای نگرانی نیست و می‌گفتم چرا باید بعضیا بترسن و مضطرب باشن، الان هم با تمام وجودم می‌دانم خدا وجود دارد می‌دانم خدا همه کاره ی عالم است می‌دانم هیچ اتفاقی خارج از اراده او نمی افتد، اما جنس اضطراب که شروع می‌شود، در عین دانستن اینها دلت می‌لرزد من بارها خودم را ملامت می‌کنم که چقدر ایمانت ضعیف است اما بعضی وقتها هم که دقیق می‌شوم می‌بینم درصد زیاد از این اضطراب ناشی از بیماری جسمی است. من افرادی را می‌بینم که هیچ اعتقادی ندارند اما محکم هستند، نمیگم اضطراب ندارند اما جنس بیماری اضطراب یکچیزی است متفاوت با همه ترسها و اضطرابات انسان. گاهی میگم بمیرم و وارد برزخ بشم راحت بشم، بعد میگم با این روحیه نکند تو برزخ هم تاریک باشم و جایگاه پایینی داشته باشم. دوست دارم شهید بشم دوست دارم در اوج بهشت کنار پیامبر برسم، اما بروز خارجی رفتارم گاهی از کفار و بی اعتقادها هم لرزان تر است.

ترسهایی دارم که ادمای معمولی متوجه اون هم نمیشن، نمی‌دانم در صف نانوایی که هیچ اتفاقی قرار نیست بیفتد و هیچ روند غیرطبیعی وجود ندارد، دچار ترس و اضطراب و لرزیدن شده اید یا نه دچار بی قراری و تپش قلب صرفا بخاطر اینکه دو دقیقه دیگه نوبت توست که باید نان جمع کنی، قطعا نشده اید و شاید الان تو ذهن خودتان یا خوانندگان بگید این آدم چقدر کم دین و تاریک و بی ایمان و ضعیف هست، اما من حالتایی رو تجربه می‌کنم که قبل بیماری، حتی دورانی که اعتقادات دینی ضعیفی هم داشتم تجربه نمی‌کردم الان تجربه می‌کنم. می‌دانم ایمانم قلبی نیست، باور به اعماق وجودم راه نیافته، اما جنس بیماری اعصاب با همه چیزیایی که آدمای سالم حس میکنن متفاوته، لحظاتی دچار اضطراب میشی که هیچ علتی برای ترسیدن نیست. سوالم این هست ما کجای مسیریم ، آیا بعد مرگ کنار بی ایمانان و تکذیب کننده گان و در سطح آنها در برزخ میشیم خودم این رو قبول

ندارم اما؟ الان جایگاه ما مضطربان کجاست، شبیه مومنان که نیستم، میشه ما را هم در زمره ی منتظران بنویسند و حضرت ما رو هم سرباز قبول کنه وقتی نگاه به ضعف جسمانیم می‌کنم خودم خجالت می‌کشم از این آرزو، اما ته دلم دوست دارم باری را بردارم. بخدا ماهم دوست داریم ذیل عنایات امام زمان و حس حضور خداوند عالم، شاداب و مومنانه کنار امام زمان زندگی کنیم. دوست داریم خونمون در راه به ظهور آمدن توحید ریخته بشه، کارهایی هم انجام میدیم واسه نزدیک شدن به این خواسته اما اضطراب چیز عجیبیه. باور کنید لحظاتی که اضطراب سنگین همراه با ترس به وجود آدم غلبه میکنه، فقط میشه اسمش رو بیماری گذاشت، چون اون لحظه اصلا دو دو تا چهار تای معمولی هم واسه ماها ۴ نمیشه، و تصمیمات عجیبی سراغمون میاد که خیلی ناامید میشیم از خودمون. فقط به فضل و رحمت واسع خداوندی امیدواریم. سوال بعدیم این هست بیماری اعصابی که مرحوم علامه درگیر آن بودند چگونه بود؟ آیا هر بیماری اعصابی صرفا از کمبود توحید است؟

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: به نظر می آید مسئله و موضوع این طور که می فرمایید ماورای مشکلِ ضعف ایمان و یا ضعف اعصاب باشد. این همان روحی است که بشر جدید را در بر گرفته است و هرکس بیشتر حساس باشد، بیشتر متوجه این روح که همان نیست انگاری است می شود تا به راه حلی که تأمّل در نیست انگاری است، فکر کنیم. راهی که با حضور هرچه بیشتر شور و شعف در متن تاریخ و یگانه شدن با انسانیت انسانها، می توان نسبت به نیست انگاری از حالت انفعال تا حدّی آزاد شد و افقی را مدّ نظر قرار داد که با حضور و توجه نسبت به آن افق، آرام آرام نسبت به نیست انگاری و در کنار آن راه دیگری گشوده و احساس می شود تا آنجایی که متوجه راههایی می شویم که خداوند مقابل ما گشوده است مانند وقتی که جناب حضرت کلیم الله «علیه السلام» پس از خارج شدن از مصر که مورد تعقیب فرعونیان بودند و در زیر آن درخت در حال استراحت بودند و راه خدمت کردن به دختران حضرت شعیب «علیه السام» برایشان گشوده شد و او بدون تأمل وارد آن راه شد و ملاحظه کردید که آن شد که شد و آن حضرت با حضرت شعیب راهی را که باید طی کنند، طی کردند. در مورد مشکل اعصاب حضرت آیت الله الحق علامه طباطبایی یک مشکل جسمی بود و چیزی نبود که مانع سلوک ایشان بشود و مسلّم برای امثال ایشان قابل تحمل بود. موفق باشید